

نویسندگان
مؤلفان
مترجمان

کتاب

نصاب الصبیان

تألیف

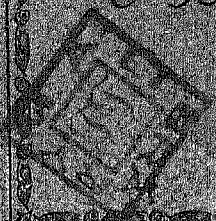
ابونص محمد بدرالدین فراهی



ترتیب

در چاپخانه شرکت «کتابانی» پیرایه و رسد

سال ۱۳۵۱/۱۳۵۲ م



نصاب الصبيان

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE518

❧ بنام خداوند بخشایش گرمهربان ❧

یکی از کتابهاییکه سالهای دراز در مکتب خانهای کشورهای آریائی پارسی زبان و دیگر ممالک مثل هند و بلادیکه امروز شهرت بترکیه دارد از نظر تمام دانشوران در هنگام کودکی گذشته و همه آنرا با سختی و گاهی هم باتنازبانه خوانده و از برکرده اند این منظومه نصاب صبیان است که ما آنرا بخواهش چند نفر از دوستان در اینجا بطبع میرسانیم.

ناظم منظومه از قراریکه بنظر رسیده است محمد^۱ بن بدرالدین ابو نصر فراهی سجستانی میباشد که ما بواسطه نبودن وسائل و رسائل کافی در دست و فقدان اهمیت ناظم و منظومه از سرگذشت زندگانی او بتفصیل چشم پوشی کرده و همین اندازه میگوئیم که شیوه فارسی او در دیباچه شیوه ادبای قرن پنجم و ششم هجری و خود در اوائل قرن هفتم حیاة داشته و کتاب فقه الشیبانی که موسوم بمجامع الصغیر بوده نیز بنظم در آورده است.

چنانچه خود ناظم در دیباچه گفته است وجه تسمیه این منظومه بنصاب از آنستکه دارای دویست بیت بوده است چه نصاب نقره یعنی حدیکه زکوة بر آن تعلق گیرد و صاحب آن غنی شمرده شود دویست درهم است لهذا ناظم این منظومه را نصاب صبیان نام نهاده از آنکه بگمان وی کودکان یس از آموختن آن دویست بیت در علم غنی میشده اند!!

این منظومه که در دست است و بطبع میرسد دارای پانصد و چهل و دو بیت

(۱) در جای دیگر اسم ناظم: ابونصر مسعود بن ابی بکر حسن بن جعفر فراهی سجستانی؛

است و این مخالف وجه تسمیه و دیباچه منظومه است ولی نسخ ثلاثه که در کتابخانه دولتی برلین موجود بوده و ما این نسخه را با آنها تطبیق کرده ایم هر کدام باختلاف قریب صد و پنجاه بیت کمتر ازین نسخه دارند و معلوم نیست که آیا آنها را خود ناظم بعد از ابیات اولی نظم کرده و اضافه نموده است و یا اینکه دیگران ابیاتی ساخته و بدان ملحق نموده اند.

خلاصه باوجودیکه این منظومه یک یادگار بزرگی از اوضاع تعلیم گذشته است و مینماید که چه اندازه وقت نوباوگان معصوم در رمال طلال مفعولات و فاعلات به بیهودگی تلف شده ولی باز هم میشود گفت که اگر همین منظومه را از روی اصول جدید در مدارس بجوانانیکه نشان مابین ده و دوازده است با شرح مختصری تدریس کنند برای اطلاع فارسی امروزه و تنوع مواضع در کلاسها که رفع ملال شاگردان را از خواندن یک کتاب بند خالی از اهمیت نیست، چه تاکنون بیشتر از مدعیان ادبیات فارسی چندان پای بند اصطلاحات و روایات مندرسه هستند که هنوز گمان دارند که اول کسیکه شعر پارسی گفت بهرام گور بود آنهم پس از آمدن از یمن، در صورتیکه شعر در زبان پارسی قدیم شاید قدمتش از وضع کلمه عرب قدیم تر و چنانچه کتب موجوده و اسناد تاریخی نشان میدهد در تمام معابد خداپرستان ایرانی سالهای دراز پیش از میلاد با شعر سپاس خدا برامی کرده اند. (۱)

باری چون هنوز در ایران علم عروض عامی است پس این منظومه برای اطلاع مبتدیان از برخی اوزان مفید خواهد بود خصوصاً اینکه باندازه مقدور در تصحیح کلمات و حسن و اتمام طبع این نسخه اهتمامات وافی شده است. اگرچه بیشتر اشعار این منظومه توضیح و اضحات و از هرگونه صنایع

(۱) G. H. Moulton: Early Religious Poetry of Persia. Cambridge.

این کتاب فوق و کتب دیگر که مؤلف ذکر آنرا میکند برای بحث در این موضوع اهمیت دارد.

لفظی و معنوی عاری است ولی برخی ابیات شیرین دیگر هم دارد که برای فضایی
این عصر مطلع غزل‌های دلربا می‌شود چنانچه این بیت فارسی صرف :-

ای ز باریکی میانت همچو مؤی در کمر
غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

یکی از بدایع ترکیبات شعری و دلیل بزرگی بر رقت و حسن تعبیر این زبان
آریائی شیرین می‌باشد .

چون این منظومه در صغر سن تدریس می‌شده شیوه و اسلوب
آن تأثیر غریبی در نهاد کودکان ایرانی و غبره داشته و لهذا ملاحظه می‌شود که
در بلادیکه اطفال برای فهم زبان خودشان مجبور هستند که قدری فارسی بخوانند
مثل هندوستان و بلاد مشهور بترکیه و تاتارستان بر شیوه و اسم این منظومه
منظوم‌های ترکی و فارسی و هندی و فارسی انشاد کرده و تدریس میکنند و
درین اواخر شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله هم نصابی برای کلمات انگلیسی ساخته
که برخی از ابیات آن بی‌خنده نیست .

چنانچه گفته شد تدریس این کتاب بآن وضع قدیم و اجبار اطفال بحفظ
ابیات آن در سن غیر مناسب تضعیعت وقت کودکان و مانع ترقی ایشان است و
گویا اول کسیکه نصاب را از این راه بطریقی ادیبانه انتقاد کرده است مرحوم
میرزا نظام یکی از ادبا و عرفای دوره ناصری است که منظومه شبرینی باسم
مصاب ساخته است که این دو بیت از آن نقل می‌شود :

خواهت از بام افقی چار عضوت بشکنند
چید گردن صدر سینه رکه زانو رأس سر

جبه دارم همه چیزش بود الا دو چیز
الظهاره ابره داب و البطانه آستر

کتاب

نصاب الصبيان

تألف

ابونص محمد بدرالدين فراهى

*

برلین

در چاپخانه سرک «کاونانی» بحاپ رسيد

سال ۱۳۴۱ هـ ۱۹۲۳ م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعَمِهِ وَالْآيَةُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 سَيِّمًا ابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ الَّذِي هُوَ حَامِلُ لَوَائِهِ بَعْدَ هَمِيگُوید ابو نصر
 فراهی حُسَدَ حَافِدُهُ وَحُفَدَ حَاسِدُهُ مَا حَرَّكَتِ الشِّمَالُ النَّخْلَ الدَّقِيقَ
 وَتَحَرَّكَتِ الشِّمَالُ لِنَخْلِ الدَّقِيقِ که خون صبیان را پیش از تعلّم لغت
 عرب رغبت می افتند باشعار فارسی چه خوش آمدن شعر مرطبهای
 موزون را غریزیست و تعلّم لغت عرب کلید همه علمها است پس قدر را
 از وی بنظم یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند و چند بیت که ضابط بود
 مر هر چیز را از علوم در میان اینقطعهها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن
 این نسخه هر کس را رغبت افتد و چون مجموع دویست بیت آمد اورا
 نصاب صبیان نام کردیم و بالله التوفیق و علیه التکلان

فی بحر التقارب

ببحر نقارب تقرّب نمای

بدین وزن میزان طبع آزمای

فُعُولُ فُعُولُ فُعُولُ فُعُولُ

چو گفتمی بگو ای مه دلربای

المست والله و رحمن خدای

دلیست و هادی توگو رهمای

محمد ستوده امین استوار

بقرآن ثنا گمت ویرا خدای

صحابه است یاران و آل اهل بیت

که اسلام دینست از ایشان بیای

سما آسمان ارض و غبرا زمین

محلّ و مکان و معانست جای

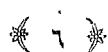
سقر دوزخ و نار آتش ولی

جو جنت بهشت آخرت آنسرای

ریه شش قفاحیره و وجه روی

فخذ ران عقب یاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان
 یدو جارحه دست و حلقوم نای
 فرس اسب و بغل استر و سرج زین
 بعیر اشتر اسپت و جرس چه درای
 رجل مرد و مرثه زن و زوج جفت
 غنی مالدار است و مسکین گدای
 قناتست کاریز و عذب آب خوش
 چو ینبوع چشمه همائست لای
 کران عود و بریط و تر شرعه رود
 ولی صبیح چنکست مزمار نای
 هدی راستی کذب و فریه دروغ
 عقیف و حصور و ورع پارسای
 بلد کوره را شهر دان شهر ماه
 دگر و تر را طاق دان طاق تای
 ثمن چه بها و بها روشنی
 بُور است ویل و بود ویل وای
 عیون شور چشم و باید است کند
 بود لوزعی المعی تیز رای



حقیق و جدیر و قُبْن و حری
 سزاوارها گیر ادخل درای
 تعب رنج و ذاء عُلّت و قرح ریش
 وجع درد و حَمّی تب و ویل وای
 عفر ناة هیصم چوهر ماس شیر
 صریمه عزیمه چو اندیشه رأی

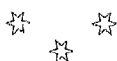


فی بحر المجتث

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان
 رخ تو بر فلک دلبری مه تابان
 مفاعان مفاعلن مفاعلن فعلات
 بگوی مجتث این بحر را و خوش بر خوان
 ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران
 فتی خفیف و جوان و سبک ثقیل گران
 ذهب ز راست و حدید آهن و رصاص ارزیز
 لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی آنکست سرب
 حلست زیور و غالی گران رخیص ارزان
 جرز او سیف و حسامست و غصب و صارم تیغ
 عجنّ جنبه سپر سهم تیر و قوس کمان
 عصب پی و یابه جوشن است و درع زره
 و هق کمند ولی نصل معبله پیکان
 هدف نشانه غرض هم ختیعه زهگیر است
 و تر زه آمد معراض تیر گز میدان
 عجاج و تقع و قتام و هبا و هیچ غبار
 کُلوم خستگی و موت مرگ و مرده توان
 حشاشه باقی جان و عُراضه راه آورد
 قراضه ریزه زر ربح سود و خسر زیان
 یغوث و نسر و یعوق است و بعل و دُغزای
 سُواع و لابت و مناب است نامهای بتان
 صنم چو نصب و نصب دان جبت ند طاغوت
 و ثن بت و وثنی بت پرست و ایل یمان
 چو عود شارف نابست و ثلب ناقة پیر
 آفیل حاشیه و حشوا شتران جوان

یتیم بی پدر است و لطم بی ابوین
سویق پست بود الیه دنبۀ قوچان



فی بحر الرمل

ای ز باریکی میانست همچو موی در کمر
غنیچه از رشک دهانت مینحورد خون جگر
فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلات

خیز از بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر
چید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر
ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در
عرش سقوف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ

حسن خوبی قبیح زشتی جاف خشک و رطب تر
ذئب و سرخان سید گرگ و سمع بچش فاره موت
حیّه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر
عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی

تقی منتر و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب
 غیظ خشم و ضحک خنده حگه خارش نقبه کر
 شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب
 سام تبر و عسجد و عقیان و عین و نصر زر
 نیک صحبت قباله بوسه مهر کابین خدن دوست
 زوج شوی و زوجه زن عنراهه سست و خل زر
 حنطه گندم دخنه ارزن خبز نان و لحم گوشت
 اصل بیخ و فرع شاخ و بدر تخم و قطف بر
 لجه و داما و یم و بحر دریا قعر تک
 فیل بیل و بق پشه ظبی و حمار آهو و خر
 شنشنه هجیر و شیمه دیدن و دأبست خوی
 غیث باران تلج برف و تاد نم مبلول تر
 شط و شاطی ظقه طره عدوه و ساحل کنار
 مزرعه حاره کلانه دان و حارث بزر گر
 کوه روزن غرفه فروارست سده بیشگاه
 سکه کوچه درب دروازه است و معبر رهگذر
 بز جامه ستر یرده رقعہ پاره رت کهن
 الظهاره ابره دان والبطانه آستر

زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان
 جذوه دان یکپاره آتش فلزه یکپاره جگر
 حبر آمد چه سیاهی محبره آمد دوات
 دمعدان آب چشم و چون ممر باشد گذر



فی بحر المجتث المثلث المقصور

زهی طراوت رو بت گل همیشه بهار
 قد تو در جهان حسن سرو خوش رفتار
 مفاعِلن مفاعِلاتُ مفاعِلن فعلات
 تو بحر مجتث این بحر دان و کن تکرار
 فریس چنبر و گم آستین و سبب دستار
 چو ذیل دامن جامه است تگّه بند ازار
 گثیر بیحد و وافر تمام و ناقص کم
 قلیل و نذر یسیر اندک و حساب شمار
 قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه
 عتاد سازره و جسر پل زمام مهار

مدینه و مصر شهر و سور ربص
 چنانکه معرکه لشکر گه است و حصن حصار
 صَحِیفَه نامه قَلَمْ خامه دان و سِکِّین کارد
 خیاط و مُحِیط سوزن چو خرت و سم سوفار
 لیب عاقل و عمر و غبی و غافل گول
 شَقِیقْ داور و ردْ و رفیق صاحب یار
 حَدِیقَه باغ و خَشَبْ چوب و خوخ شفتالو
 سفر جل آبی و تُقَّاح سیب و رُمان نار
 عقور کلب گزنده جَمَلْ شتر باشد
 شِمَلَه تیزرو است و طلیح مانده زیار
 أَحَدْ یک و عَشْرَه ده مائه صد اثنان دو
 ثَلث و نَحْصْ سه و پنج اَرْبَعست چهار
 و لیک سِتّه و سَبْعَه ثَمَانِیه تِسْعَه
 شش است و هفت دگر هشت، و نه چو الف هزار
 چو بیست عشرین دان بعد از آن ثلاثین سی
 چو اربعین چهل و پنجهش تو خمین دار
 چو شصت ستّین و هفتاد باز سبّعین است
 دگر ثمانین تِسْعین تو ایش میدار

عَقَار قَهْوَه و رَاح و مَدَام و قَرَقَف می
کمی دلاور و فارس سوار صید شکار

غرب بید است و صنوبر خلاف ناز و بید
چو نخل خرما و فرصاد توت دُلَب حنار
ورق حه برگ درختست و غصن شاخ درخت
چو دوحه ببع درخت و قشام اسفیدار

جو طلع و خط درختان خار باموز است
حو ائل شوره گز و شوک خار سدر کنار
نمد لبا ده بود مال یر نهاده لبد

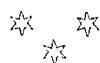
بلاس حلس درخت و زمین آب عَقَار
شَمَامَه عَطَر بود بوی بوییدان جو نه
بَمَد و قَصَر تو ماورد را گلاب شمار

فَیْل و اَمَّت و عُصْبَه حو رهط فِرَقَه گروه
حنانکه ایم و حنشن احزم است و اشجع مار

بطین بزرگ شکم باشد و جرین خرمن
بشیر مرده دهنده حمیر جمع حمار

نصاحت گرفتن حو دسب نکد بگر
تعانقت گرفتن کنار حجر کنار

رخینض شسته دلس شو خکن بری بیجرم
 دلول رام و سین خفته و یقظ بیدار
 عوان و یتیب و کالم عروُب شوهر دوست
 قرام پرده باریک نسع بود چه نوار
 مراح جای شتر مریض است جای غنم
 کناس دان و و جاران آهو و گفتار
 قضیم دان جو خر معلف اری آخور
 علیقه تو بره نشوار و جرّه چه نشخوار



فی بحر المجتث المثلث المحذوف

بریز در صدف خاطر ای هنر پرور
 ز بحر مجتث دلکش سفینه های گهر
 مفاعیلن فعلاّت مفاعیلن فعان
 بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب از بر
 قریب و رُکن و حمیم است خویش و ابن پسر
 ولید و طفل چیه ام و والده مادر

رحم قرابت زهدان بود ختن داماد
 چنانکه صهر ~~م~~ خسر والد وابست پدر
 زکیست پاک حقی مهربان خفی پنهان
 جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر
 ملک فرشته فلك چرخ و مشتری برجیس
 شهاب و کوکب و درّی و نجم چه اختر ^{صفت}
 فلق سپیده شفق روشنی در اول شب
 ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر
 حمل بره بقر و تور گاو عجل پیش
 مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر
 بعید دور و راء پس امام بیدش و وسط
 میانه وسط میان تحت زیر و فوق زیر
 علاة سندان فطیس تبک و منفخ دم ^{پند}
 قدوم و منحت تیشه تحصین و فاس تبر
 سیوار دست برنجن جو پایرا خلخلال
 و شاح عقد و حمایل رعاث و تاج افسر
 بدی نخستین ثانی دوم اخیر یسین
 تقیض اولی آخری و آخر است دگر

قیص کر ته و یلمق قبا و ریطه رُکو
 نصیف همچو نَهار است و مقنعه معجر
 اجاج تلخ و تفه بیمزه است مالخ شور
 فرات عذب و زیب و اصف مویر و کبر
 شراره خدره بود مارچ و شواظ لُهب
 زبانه فحم چه انکشت رماد خاکستر
 عجین خیر و دَفیق آرد و نخاله سیوس
 ادام نان خورش و قند و سگر است شکر
 خرام تنگ تفر پاردم لجام لگام
 عنان دوال وی و منطق و نطق کمر
 رکاز و کنز بود گنج و صیر فی صراف
 ستوقه سهته و حداد و قین آهنگر
 بکیم گنگ و ذریعه وسیله مر جل دیک
 ندیف پنبه شیده شناس و قدر خطر
 عقیم و عاقر نازاد حامل آبستن
 مجرّه کاهکشان خط استوا محور
 شفا جرف لب وادی و هاره افتاده
 جهت چه و جهت شطر است سوی قله چو سر

فی بحر الرمل

ایکه چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود
نیست مارا غیر ذکر خیر تو گفت و شنود

فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلات

چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ و فرو جست جوجه بیضه تخم مرغ و خود
چون غناب انگور و تین انجیر و کتیری مرود

اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانیست سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جامود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماء وادی آب رود

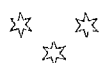
جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده تک
و عظم و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

غناب درزر هازیان است و غناب در رأیها
چون غنا دان بینبازی و ر بدمد خوانی سرود

ظئر دایه حی زنده دبس دوشابست و بس (۱)
ثوم سیر و جلعجان کشنیر و حصص چه نخود

(۱) در سه نسخه دیگر: حلو شیرین مرّ بلخ.

فول باشد باقلا و ذره ارزن سلت جو
 پس عدس دان دانه مج ماش و چون یحیوم دود (۱)
 راز یانچ بادیان سُک بوی خوش ادخر فریز
 نثر و شتی^۱ را پراگنده شمر مجموع کود
 تاجر انسالار بازرگان و فاجر نابکار
 صاعد آن مردی که بالا می رود هابط فرود



فی بحر المجتث المثنی المقصور

چو دل پرده عشاق برکشد آهنگ
 ببهر مجتث خواند غزل بنغمه چنگ
 مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
 بگوی گری بودت عقل و دانش و فرهنگ
 سهال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ
 قصیر کوتاه و واسع فرائح ضیق تنگ
 هلال ماه نو است و قمر مه و قمر آ
 شعاع اوکزه و صیغ چه شکوفه و رنگ

(۱) در سه نسخه باز : جس حه نخود .

اشج شکسته سر و لَحمِ ریش و اقرع کل
 اشل و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ
 قتیل کشته و عظم استخوان ضبع گفتار
 چو فهد و دَب و نَمِر یوز دان و خرس پلنگ
 غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعبیت
 ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ
 قصب نی آمد و طرفاگز و یراعه غرو
 چنانکه تعبان و تمساح اژدها و نهنگ
 ۱) چو طابه طیب و یثرب مدینه اُمّ قری
 چو بَکّه مَکّه شناس و صفا و مروه دوسنگ
 جدید و حظّ و قشید و بدیع تازه و نو
 شریعه همچو حنیّه کمان مقاتله جنگ
 قسامه پنجه سوگند دان حذیده چهل
 ابل چه اشتر مغناطیس است نوعی سنگ
 خلیل دوست بود خَلّه دوستی میدان
 چو خُلقِ خصلت نیکست و خال دان فرهنگ
 فراش دان تو بساط و فراش پروانه
 جو فرش نیز بساط آمده است ای فرهنگ ۱)

مناحه ماتم و کافی بسند و طبع منش
 ذلیل خوار عزیز ارجمند و قصد آهنگ
 همی قروق ترع روضه مرغزار شناس
 و طرحه حاجت و صلح آشتی خصوصت جنگ
 سویق پست و حشیش و جریش بلغورش
 جشب طعام درشتست و جوک چه بوینگ
 ققار نان تهی فوج و حزب و تله گروه
 سبات خواب و شقر فوه لاله ورودنگ
 زکینست زیرک و تحریر و خبر دانشمند
 ادیب مر ادب آموزدان ادب فرهنگ



نامهای اسبان که در میدان مسابقت
 بترتیب میان عرب مشهور است

ز رشک رخت لاله را خون شده دل
 ز شرم قدت سرو را پای درگل

فعولن فعولن فعولن فعولن
 تقارب ازین بحر گردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک طین گل
وطن جایگه کرم رز ربع منزل

ده اسبند در تاختن هریکیرا
بترتیب نامیست روشن نه مشکل

مجلّی مصلی مسلّی و تالی
چو صرتاح و عادلّف خطّی و مؤمل

لطیم و سکیت ارب حاجت عرق و خوی
فؤاد است و قلب و جنان وحشادل

بدین ده دوی دیگر الحاق میکن
یکی هست قاشور و دیگر چه فشکل

غیور است رشکن لیوس است ضدّش
اسیف است غمگین نحیف است بیدل

بن خشت خامست آجر چه پنجه
عسر ضدّ آسان عویض است مشکل

حصان اسب نر باشد و حجر ضدّش
بود مهر کرّه شترچه قرمل

فی بحر التقارب

ایا عارضت رشك خورشید و ماه
 گرت در تقارب بود اشتباه
 فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ
 بخوانش درین وزن هر صبحگاه
 ثمر میوه حب دانه و تن کاه
 طریق و سبیل و صراطست راه
 صبی کودك و شیخ خواجه نفس
 دم و جند جیش است و عسکر سپاه
 عرض خواسته طارف و تالدش
 نوش با کهن دان و فاسد تباه
 غم و امس عکسند فردا و دی
 چو اییض سفید است و اسود سیاه
 غداة و مسا بامداد است و شام
 عشا وقت خفتن قلنسو کلاه (۱)
 ذنوبست و غربست و سبجست دلو
 رکی جب و بئر و قلیب است چاه

(۱) نسخ چهارگانه این بیت را ندارند.

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد
 خطا جرم و ذنبست و عصیان گناه
 حطب هیزمست و ضرام و حصب
 فروزینه، عشب و کلا دان گیاه
 مناص و مفر جای بگریختن
 ملاذ و معاذ است ملجاء پناه
 حکم داور و محکمه جای او
 ولی بینه همچو شاهد گواه
 ذهاب و محی رفتن و آمدن
 سیاحت بگشتن سیاحت شناه



فی بحر الخفیف

مه موزون و آفتاب لقا
 وزن بحر خفیف جست ازما
 فاعلاتن مفاعلاتن فعلن
 گفتم این است دان و خوان بملا
 من و عن از الی و حتی تا
 این کو کیف چون ام و او یا

فی در است و علی برو کم چند
نخن نا ائنا و انا ما

انا چون ائنی وائی من
ما چه و چیست من که و مع با
آئتم و شکم شما و ذا اینمرد
انت تو انت زن ولی تنها

إن و لو گرمی کی و لا نه
آینما همچو حینما هرجا

ف پس و قبل پیش و بعد سپس
ل صرو لی صرا لنا مارا

صه مگو مه مکن دع و ذر مان
لم و لئا نه و هلم بیا

دی و هندی و هذیه این زن
مرد را ذا و ذاک هم هذا

تلك آن زن جو ذلک این مرد
تم آنجا و هیها اینجا

غیر جزر قط هرگز ایضاً نیز
رب هم ربما جو رب بسا

مِرْفِد و صحن و رِفْد و عِصْف قدح
 طرفه زیبا قبیح نازیبا
 مهلاً آهسته باش واهاً خوش
 قَلَمًا اندکا و بَخ نیکا



فی بحر المجتث المثلث المقصور

زهی بیای تو خوبان نهاده روی نیاز
 قد جو سرو تو عشاق راست عمر دراز
 معاعن فعلاتن مفاعن فعلات
 بگویی مجتث و خوشخوان تو در مقام حجاز
 رجا امید و کرائست سوغ و حلّ جواز
 روای نصفت عدلست و صوت و جرس آواز
 حَضِیض و غائر و غور است و هَجَل و وهده نشیب
 یفاع و ربوه و تَلّست و نَجْد و هَضْبَه فراز
 طعام خوردنی و فَجَل نرب و مِلح نمک
 اُرز بریج و هَرَق شور با قُلولا قاز

قصید مغز سطر است و رار مغز تُنْک
 قدید قاق و سمن فربه و طویل دراز
 مخیض دوغ و لبن شیر کُزَبَره کشنیز
 کراع پاچه و جن و بصل پنیر و پیاز
 سمید و درمکه نان سفید و خل سرکه
 رغیف کرده و بدأ است و ابتدا آغاز
 قَطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله
 چنانکه مغز بز و ضان میش و تیس نهاز
 ابوالملیح چکاوک و راست قبره نام
 چونسر کرکس و چون صقر چرخ و بازی باز
 صغیر خُرد و حباری شوات مخلب چنگ
 حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع کاز
 تکرّعت و وضو آبدست و نیت عزم
 بنیه قبله و کعبه است چون صلوٰۃ نماز
 علانیه علن و جهر آشکاره بود
 ضمیر و فکر چه اندیشه سرّ و نجوی راز
 عطاس عطسه عجب لاغری جذام خوره
 جبان و هاع و هادان بیدل و تسحب ناز

ز نیم سند دعی نیز هم بندی بیشرم
 رسیل همره بعله زن و نجی همراز
 کلیم همسخنست و حریف هم پیشه
 قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
 اکیل همنخور و همکاسه و سبی همنام
 رفیق یار موافق عشیر چه همساز



فی بحر الرمل المثلث الممقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام
 بار دیگر ساز در بحر رمل سیر مقام
 فاعلان فاعلان فاعلاتن فاعلات
 همچو بلبل بعد ازین این قطعه بر خوان صبح و شام
 قرم و غطریف و حلاحل سید و رأس و همام
 مهتر است و دست صدر و شی چیز و امم نام
 عَقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد
 جنب بهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ
 نوم خواب و مشی رفتن بُعد دوری خطوه گام
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کأس جام
 لَفْت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل
 کدس خرمن خرمه دسته صعب و انف تندرام
 ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
 خدرخ و جوف اندرون ضیق و حنک تنگی و کام
 آدمی انسی و انسان مردم و جن و پری
 اجر مزد و رشوه پاره غُرْم تاوان دین وام
 اِصْبَع انگشت است لیک ابهام انگشت نر است
 باز سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام
 سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر
 قیق و دم ریمست و خون القلس قی اَلنی خام
 حین و ایان و انا وقت جدیدان روز و شب
 غدوه بُکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
 عام حول و حَجّه سال اُسْبُوع هفته شهر ماه
 سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

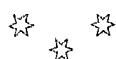
چون احد یکشنبه اثنین و ثلثا اربعا
هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه و السلام
پنچشنبه دان خمیس و قرن سی سال تمام
بضع از سه تا بنه صر فردها را ساز نام



فی بحر المجتث المثلث المقصور

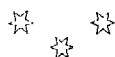
زهی جمال تو امروز به زدی و پریر
چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر
مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعُلن
بگوی مجتث و آویز جهلرا سر زیر
مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر
شعیر و صبره و کتّان جو است جاش زعیر
غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث
هنزبر و قسوره و حیدر است و ضنیغم شیر
رقاد و هجعت خفتن سهار بیداری
بندول و باذل و مانح سخی و شعبان سیر

عوج کجی و جزر بیگیاہ و امت بلند
 خیار نرم و اخاذہ غدیر و قاع کویر
 حذب چو رابیہ و نجومہ ربوہ بالادان
 چنانکہ صاع و صبوب و حدور باشد زیر



فی بحر الہزج الرباعی

ای غنچہ ز شرم دہنت در ستر است
 وز گرد رھت دامن گل پر عطر است
 مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع
 بحر ہزجست اگر ترا اینفکر است
 بصر و عتب و رتب چہارم قتر است
 اینہا ہمہ چیست فرجہای شتر است
 الماس قلمتراش و ماماس قلم
 انقاس مداد و نام جنشش حبر است



فی بحر الهزج

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان
 قدت سرو روان دل خطت ریحان باغ جان
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 بدان بحر هزج اینوزن خوش این قطعه از بر خوان
 کتف شانه معی روده عضد بازو یسیر آسان
 زمجی و زمکی دنبه مرغ و شوی بریان
 صمم کری بکم گنگی عرج لنگی بله کولی
 علیم و عالم و علام دانا و اسی پثرمان
 سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است وظل سایه
 حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران
 ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه
 شتا و صیف بیشبه زمستانست و تابستان
 عدو و خصم دشمن دان خدار و خوف ترسیدن
 و ثاق و نکیل بند آمد حصین و سجن چه زندان
 ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده
 خزی رسوا دلی ناکس ضبی لاغر بهی تابان

سغب غرث و طوی و جوع مصدرهاست نعت از وی
 یکی سغبان دوم غرثان سیم طیان دگر جوعان
 کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و این ناله
 حذر خاشع فرع خائف قلق هائب و جل ترسان
 تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو
 سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران
 و تدمیخ و الم درد و تعب رنج و جواسوزش
 اقظ پنیو دوا دارو یتق بدخو میق گریان
 خصر باردشهم سردو سخین کرم و حزین غمگین
 فرح شادی و مسرور است جذلان و فرح شادان
 صغر خردی کبر پیری فلترکافی سمج ناخوش
 ذنب ذنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران
 عنارنج و سنارفعت جلانی و بکاگریه
 جنف میل و خفر شرم و صیاجست و صحب افغان
 عرین و غیل و غاب و غیضه و ایلک و شری بیشه
 زبد کفک و سین ققط و مطا پشت و جراب انبان
 غمض چون عبره بعره ژفک و اشک و پشک آکمه کور
 چو مارن نرمه بینی بر اجم بند انگشتان

نتین گندیده و نکهت بخر بوی دهان باشد
صنانست و دفر گند بغل نفع آب بینی دان



فی بحر الرجز

ایماهروی خرگهی وی دلبر شیرین دهان
خورشید روبان را شده ذکر لب و رد زبان
مُسْتَفْعَلان مُسْتَفْعَلان مُسْتَفْعَلان مُسْتَفْعَلان
اینست تقطیع رجز برخوان جو بلبل هرزمان
طور جبل طود و عَلم کوهست حارس باسبان
طرم و غسل اری و صرب شهد است و مجان را بگان
میزان ترازو حمل بارو و قر خرواری بود
فلک و سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان
لوح و سکاک و جوّ هوا ملان پرو خالی تهی
شامخ بلند و قلعه سر معراج و سلّم نردبان
جسم و جسد شخص و طلال حو با و جمان و بدن
تن ذات هستی کون بودن روح نفس و مهجه جان

سنور قَط و خیطل و هراسست گربه کلب سگ
 بر غوث کیک و نمل و ذره مورچه عالم جهان
 قلت کمی راحت خوشی شرت بدی ملک شهی
 سودت سری جدت نوی کظت پری ریت گمان
 لادغ کران بالغ رسان آکل خوران راتع چران
 طایر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران
 جمع و فئه قوم و فریق و امت و معشر گروه
 طالق یاه شکوه گله هججه گله راعی شبان
 غی و ضلالت گمراهی بغض و عداوت دشمنی
 تلقا جهت قرآن نبی تبیان بیان آیت نشان



فی بحر المضارع

ای سیمبر که هست دلت همچو خارِه سخت
 جان در هوای لعل تو خون ریخت لخت لخت
 مفعول فاعلات فاعیل فاعلات
 این مجردان مضارع و خوان ای نجسته بخت

میزاب ناودان و ندی نم شجر درخت
 چون ملتجا یناه و ملک شه سریر تخت
 کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه
 شطر است و نصف نیمه و جزء است و بعض لخت
 فیجن سداب و ثوم و قند سیرو بادرنگ
 دبا کدو قرع تراو و شدید سخت
 قنّا خیار و سلق چغندر جزر گزر
 نعناء پودنست و اثاث و متاع رخت
 خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب
 زئی و لباس کسوت و چون جدّ و حظّ بخت
 ماه شب چهارده بدر است و خرمنش
 هاله است و فیّ سایه بود ماهتاب فخت



فی بحر التقارب^(۱)

چو استاد بحر تقارب نوشت
 بدین وزن میزان او را بهشت

(۱) این قطعه در هیچ یک از نسخ چهارگانه نیست.

فعولن فعولن فعولن
 الا ای نکو خلاق و نیکو سرشت
 جمیل است خوب و قبیح است زشت
 رمق باقی جان طبیعت سرشت
 جیم آب گرمست و یجموم دود
 لظی دوزخ و خلد و جنت بهشت
 شمس پرستنده آفتاب
 مجوس است گبر و کنیسه کنشت
 جهاد آنکه نفرایدهش فرع شاخ
 نبات آنچه میرویدش زرع کشت
 مشید بنای بر افراشته
 خشب چوب طین گل لبته است خشت



فی بحر الخفیف

ای خط رشک مشک تاتاری میل بحر خفیف اگر داری
 فاعلاتن مفاعلاتن فعولن گوی چون ببلان گنزاری
 سُکر مستی و صبحو هشیاری نصر و عون و مظاهرت یاری

مظلم و داج و مُدَلِّهم تباری	مبهرم و متقن و متین محکم
ذَلّ و ذَلَّتْ هوان و هون خواری	وهن و هی است و ونی سستی لیک
استکانت تضرّع و زاری	ابتهاال و ضراعتست و ضرّع
ذَمّی و اهل ذَمّه زنهاری	قَسَم و حَلْفه و یمین سوگند
چون تعطل بَطالَه بیکاری	یأس و حرمان قنوط نومیدی
حُرفه پیشه حرا سزاواری	قِرْد کجی قُضاعه سگ آبی
ترکی اورمان و هندوی ماری	ضرب و جلد است و عصو هر وزدن
قَذف و رمی است و شتم و سب خواری	ذَبّ و دفع است و جِزیه سرگزیه
مسک مشک و برائِه بیزاری	عَرَف خوشبوی و عُرف نیکویی
اعتلال و علیل بیماری	جَبْجَبیّه شکنجه طعمه خورش
یُسْر آسان عسیر دشواری (۱)	فاسق و فاجر است نافرمان



فی بحر الهزج

زهی دل برده از گل لاله رویت بر عنای

شده دیوانه زنجیر زلفت عقل شیدایی

(۱) چهار بیت آخری این بیت را نسخ چهارگانه ندارند.

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی
 و قوف و حدس و علم و فقه و فهم و شعر دانائی
 غمار و حَمَلَه انبوهی حدت چون وحده تنهائی
 عسار و مسکنت چون بؤس و فقر و عیله درویشی
 مخانیم و مکائیل کیلها فیلوله بیرائی
 تره ضغن و ضمینه اخنه و حقد و حنق کینه
 قسیمه فاره نافه طاقت و قدرت توانائی
 الی نعمت ضرر زحمت بلاهم نعمت و زحمت
 کتان و کنّ غطا پوشش فضیحت فضح رسوائی
 سنام و کتر و جبله پس عریکه اسم کوهان دان
 فُتُوْتُ شد جواخردی بصیرت چیست بینائی
 رطب خرما و قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه
 فخیل ولیده خرما بن جو سلا بیخ خرمائی
 قَبَسْ یکپاره آتش دان و کانون است آتشدان
 هبوط است و صیّب پستی صعود و امت بالائی

فی بحر المضارع

از مشک تررقم زده بر صفحهٔ قر
جست از رخ و لب دل بیمار گلشکر
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع آمده این بحر پر گهر
از میل و شفرهٔ محدی نشگرده دان ذکر
پولاد انیشت ضدش و اسکاف کفشگر
خزیر خوک ورجس نجس هلب کاسموی
تسجین و قفش کفش ثناچون نباخبر
شکر است و فرج و حرکس و کین اندرون او
مهبِل دهانش قهبلس و زبّ ایرنر
خصیه است خایه عانه زهار است و سرّه ناف
ثفره مغاک سینه و رماعه تارسر
کابوس دان سکچه و ضاغوط نیدلان
چاٹوم هم مندّد و هتاک پرده در
منهاج و منهج و جدد و قصید راه راست
ورد و شریعت و عطن و مورد آبخورد

زق خیک نخی مَشک چو قربه عصام بند
 شن مشک کهنه باشد و صرّام چرم گر
 فذّان میار و ملسفه چک همچو نیرجن
 مسحاۃ بیل و مُمسحه ماله فلغ تبر
 بدع و بدیع و بدعه نواست و قدیم باز
 دیرینه و ادیب هنرمند ادب هنر
 خلّ و خلیل و حبّ و حبیب است و حلم دوست
 یحّمور و غیر و صمعه و مسحل چو کورخر (۱)



فی بحر المضارع

ای جان من زناوک چشم تو گشته ریش
 بردل محبّت زبلاى غم تویش
 مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
 این بحر شد مضارع و سازش تو ورد خویش
 عقرب چو کژ دمست و همه زهرش ابره نیش
 جعبه جفیرو و ففّصه بود چون کمانه کیش

(۱) دو بیت آخری این قطعه را نسخ چهارگانه ندارند.

اعصار گردباد جونکبا کثر و شمال
 بالا جنوب ضدّ و صباپس دبور پیش
 حمّی تب و صداع و فؤاد و کباد هست
 درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش
 ظاهر است پشت و بطن شکم فرو پوستین
 الیه نعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش
 مسرّد درفش و درغوب و کیمخت صرم چرم
 باشد غرا سریشم و هم ثرط دان سریش
 اکحل سیاه پلک چو انجل فراح چشم
 اشهل تو میش چشم شمر چون قرابه خویش



فی بحر الرمل

ای بگردت صف زده خوبان حورا، نظره
 همچو انجم بسته پیشت ماه تابان دایره
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
 هست این بحر رمل برخوان بصوت خنجره

شمع موم و زیف و بهرج ناسره جید سره
 شادن و خشف و غزالست ورشا آهو بره
 ثقبه سوراخست و منجل داس و بیرم کرد بر
 کلبتان ماشه است و کلوب انبر و منشاراره
 شیخ فانی و یفن هم و هرم پیراست و زال
 چیزبون شهانه عجوزه درد بیس و شهره
 علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصص کو شک
 جدم و بنیان و اساس اصلست و شرفه کنگره
 مقدم العین است ماقی مؤق موق و ماق ماق
 کنج چشم و مؤخرش دنبال و هازل مسخره
 جوز گوز و اوز بادامست عجه خایه ریز
 چون صرطراطست پالوده مسمن پروره
 پس تفث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع
 روث سرگین است لیکن فروت سرگین دره
 وحش دشتی و نژاء و غیر مسجل گورنر
 چون آتان بیدانه ماده جحش و تولت خرکره
 هست منظر روی و صرآت و سبب منجل آینه
 ایک عیسی سنگ و موسی دان و حلاق استره

برده قرطاط پشماگند و پالان دان اکاف
مقود افسار است مخلاة و علیقه تویره



فی بحر المضارع

ای برده مهر ازمه روی تو مشغله
مه کیست نابروی تو گردد مقابله
مفعول فاعلات مقاعیل فاعلات
بحر مضارعست بحوان خوش بغلغله
خارج برون جمدیخ و زحلو فیه چیچاه
داخل درون طبق ته و ضوضاة مشغله
دابوغه هندوانه و بطیخ خریزه
جون کعک و کاک و قرص کایچه لبا فاه
قنفد چه خار پشت سلحفاة سنگ پشت
ضرب سوسمار و ضفدع و جفرو داق دله
جبهه چکاد مفروق و فرق و دماغ منور
ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

طالق و مخاص درد زه و غیل شیر حمل
 ادره غرو شری جدری نطفه آباه
 و ضعیف آن چه که آخر طهرش بود علوق
 تین آنکه باز گونه بیاید بقباله
 مطبوخ نچته مغرفه کفگیر و فورجوش
 اثقیه دیگیایه و طبخیر پانابه
 مشطت شانیه دلق کهن منسائه عصا
 صرط و کسا گایم بود اربعین چله
 سطر است و ز بروز قم خط و سفر چه کتاب
 تقشیش و بخت کافتن و فخص مسئله
 منجاة رنده باشد و متقار اسکنه
 مشقب مته شرک چه بود دام فتح تله
 معیار چه ترازوی زر سنجیه دان عمود
 شاهین و فلس کفه چه باشد پل و پاه

فی بحر المجتث

زهی زمهر رخت برده آفتاب ضیا
 غلام حلقه بگوش خط تو مشک ختا
 مفاعلن فعلا ن مفاعلن فعلات
 بجز زجتث این بحر لؤلؤ لالا
 اریکه تخت و انا باردان چو ظرف و عا
 جری دلیر و مرض نخستگی عرض کالا
 قشیب جامه نودان و جامه دان عیبه
 بزرگ پرده خبا و گلیم خرد عبا
 نمیر آب گوارنده دان و ازرق صاف
 تمد غدق کم و بیش و خضاره دان دریا
 غدیر چه گو آبی بدشت و قنطره پل
 عمیق ژرف بود نهر جو نوال عطا
 جباب کوپله باشد قراح آب معین
 نقیض راکد و ربقه شطن رسن چورشا
 سنان چوسنگ فسان و لحاف سنگ تنک
 رخام سنگ نسونبله سنگ استنجا

نشف چه پاشنه سنگست و سنگ گل سجّیل
 که سنگ سرمه و طاحونه اُشمد است و رجا
 عصیر شیر و ماعون زکوة رخت و بیوت
 سیاع کاه گهست و صعود سر بالا
 نقیر ناود ملاطست گل میان دو خشت
 امام چه رژه بنا و رازدان بنا
 نهیق بانگ چهار و خوار بانگ بقر
 صهیل بانگ فرس صلصاه است بانگ درا
 نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس
 نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست عوا
 هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم
 ضباح بانگ روبه عو عه است بانگ اوا



فی بحر التقارب

الای ای هنرمند نیکو سیر	گل از عارضت خورده خون جگر
فعولن فعولن فعولن فعول	تو این بحر نیکو تقارب شمر
و جیز و ملخص بود مختصر	سوی جزنهم آری الا مگر
کأین و کاء و کای و کاء	و کیئی بمعنی کم اندر خبر

فی بحر الخفیف

ای ز عشقت دل خراب آباد	و ز غمت جان مستمندان شاد
فعلا تن مفاعلن فعلن	هست بحر خفیف گیرش یاد
نوعهای لغت زمن بشنو	اولا اصلی است همچو عماد
پس مولد چو ضفدع و طاجن	باز تسخن و طیجن ای استاد
از معرب شناس صنیع و دلق	یامق و ققش و بحر جست بیاد
و زمعجم سخنی و کسوت فرق	عدل و بغض و دوام و استعداد
نبل و شفّ ذفرو دیعت و جون	قرء و ظنّ بیع و خفیه از اضداد
مشترک جاریه است و عین رجا	مترادف جنان و قلب و فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم	جزر و جوز و طشت و طاس افتاد
عسل و بردرا حقیقت دان	آری و فررا مجاز دان چو سداد



فی بحر الخفیف

ای قدمت سرو رخ گل رعنا	گل زروی تو در عرق زحیا
فاعلاتن مفاعلن فعلن	وزن بحر خفیف دان این را
فرفخ و رجلاه بقالة الحمقاء	خرفه دان فرد و منفرد تنها

ممعانست ودفؤ و حرّ گرمی	زمهریر است و برد قرّ سرما
وردگل داب و هند باکاسنی	ارج و طیب و عیق بویا
نعم و وحش چاریا و سَبُع	دد و جبّانه دشت و دار سرا
خس چه کاهو و سعترا و یشن	مینویسند دونه را حلفا
مور داس و تروشه دان حمّاض	حلبه شملید هست و راب کما
قنوبسر است و طالع با ترتیب	خوشه غوره شکوفه خرما
عجز است و ورک چه ردف سرین	مثل کفو است و شبه و ندهمتا
ناس و انس و اناس آدمیان	پدر و مادر آدم و حوا



در ذکر اساهی درد هائیکه از

اسم خود مفهوم میشود

بشنو ای غیرت مه افلاک	وزن بحر خفیف روشن و یاک
فاعلاتن مفاعلن فعلات	دردهائی کنز اوست بیم هلاک
خشن و لادغست و اعیائی	خدری و مهید و حکاک
ناخس و رخوه کاسر و ضاغط	و آن مفسّح کنز او عضل شد چاک
ضربان و ثقیل و ثاقب باز	و آن مُسَلّی که او است اصل هلاک

در بیان قبایل سبا

ایکه درد توراحت دل ماست جان بیمار را غم تو دواست
فاعلاتن مفاعن فعلات گوی بحر خفیف دان در راست
اشعر و عهر و جمیر و کهلان مر و انمار عامله ز سباست



در بیان نامهای اولاد نبی (ص ع)

در سینه دلت چو خاره اندر سیم است
و زتیغ جفاهای تو دل دو نیم است
مفعول مفاعن مفاعیلن فع
بحر هزج انخرب ازین تقسیم است
فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر ز سر تعظیم است
با فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر ار ترا سر تعلیم است



در بیان نامهای زندهای نبی (صع)

ای ما هر خ خورگهی محتشمه ملک دل من تراشده یکقامه
مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع این بحر هزج دان و بخوان بانغمه
نه جفت نبی که پاک بودند همه بد عایشه و خدیجه شترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب میمونه صفیه سوده امسامه



در بیان نامهای نبی که در قرآنست

زچین سنبل زلفت شمیم عطر و عبیر
معطر است دماغ همه ضریر و بصیر
مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلات
تو بحر محبت این مجردان و کن تکریر
زنامهای رسول خدای در قرآن
در این دو بیت زمن بیست نام یاد بگیر
نبی و امی و غیث و مزمل و نعمت
رسول و صدق و رؤف و رحیم و نور و نذیر
بشیر و شاهد و داعی و مصطفی و مبین
کریم و رحمت و مدثر و سراج مبین

در بیان نامهای اعمام نبی (ص ع)

خواهی که شوی زود تو با علم علم
 بو حارث و بو جهل و ابو طالب عم
 عباس و ابو لهب زیبر و حمزه
 قیدار و مقوم و ضرار است و قشم



در ذکر موالی نبی که آزاد کرده آنحضرت شده اند

ای مشتری شمایل و خورشید کوکبه
 حسن رخ تورشک مه چارده شبه
 مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
 بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه
 مولی دوازده است نبی را یکی نبه
 دیگر فضاله انکه نه بیع است نه هبه
 ثوبان ریاح و صالح و مدغم یساروزید
 بورافع و کبینه ضمیره مویهبه

در ذکر قلاعی که حضرت خاتم الانبیاء از خیر گرفت

ز خیر ستند مصطفی هفت قلعه

خدایش بداد آچنان ملک سالم

کنیه بد و ناعم و شق آنکه

غموص و نطاة و سطیح و سلام

☆☆

در عدد سوره های قرآن

تقطیع نما بحر هرج را اول

کز گنج عروض باشی از اهل دول

مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع

بلبل صفت این ترانه برخوان و غزل

بشکست ز اعجاز نبی مرسل

آیات نبی قاعده لات و هبل

سوره صد و چارده است قرآن از آنک

جامع صد و چارده است از روی جمل

در ذکر نامهای ائمه علیهم السلام

ایکه داری میل سیر سوسن و سرو و سمن
خوش برون آتا بخوانم پیشته ای رشک چمن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
این بود بحر رمل در مذهب ارباب فن
نامهای چارده معصوم در یک بیت من
گفته خواهم تا بماند یادگار اندر زمن
مصطفی و سه محمد مرتضی و سه علی
جعفر و موسی و زهرا یک حسین و دو حسن



در بیان سوره‌هایی که در مدینه نازل شده

ای قد تو در گاشن جان سروروان
وزرشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعله مفاعله فاع
این نوع رباعی هزج اخرب دان
نور و حج و انتقال مدنی میدان
بالم یکن وزلزله اخراب همان

پنج اول قدسمع و رعد و حدید
 فتح و پس و پیش و نصر و دهر و رحمن
 تحریم و طلاق و جمعہ و ممتحنہ
 با حشر و منافقون تغابن پس آن
 ☆ ☆
 ☆

در ذکر نامهای قرآن

ای ترا در فهم معنی داده حق طبع سلیم
 هیچ دانی چند دارد نام قرآن عظیم
 هم کتابست و کلام و هم مبارک هم شفا
 عهد و فرقان و مبین و حبل و بشری و حکیم
 باز تبیان و بلاغ و رحمت و ذکر و هدی
 موعظه نور و بیانست و صراط المستقیم
 ☆ ☆
 ☆

در ذکر سجده‌های قرآن

چون پرسم از مضارع اُخرب ز تو روان
 تقطیع او چنین کن در حال در زمان

مفعول فاعلات مقاعیل فاعلات

ای خیره از جمال تو خورشید آسمان
 سوره‌هایی که آیه سجده است اندر آن بر شمارم از قرآن
 اوّل اعراف و رعد و نخل اسری مریم وحج و بعد از آن فرقان
 نمل الم سجده حم است نجم با انشقاق و اقرا نحوان
 شافعی راست سجده آخر حج همچو در صاد مذهب نعمان

☆ ☆

☆

در بیان نامهای قراء

استاد قرائت بشمر پنج و دوپیر بو عمرو علا و نافع و ابن کثیر
 پس حمزه و ابن عامر و عاصم دان از جنس کسائی شمر و هفت بگیر

☆ ☆

☆

ایضا فیه

درمکه نخست ابن کثیر است امام نافع زمذینه ابن عامر از شام
 در بصره ابو عمرو علا دارد نام عاصم جو کساء حمزه از کوفه تمام

☆ ☆

☆

در اخفاء و ادغام

تنوین نون ساکنه حکمش بدان ایمر دکار
کنز حکم اوزینت بود اندر کلام کردگار
اظهار کن در حرف حلق ادغام کن در یر ملون
مقابل کن در حرف با در مابقی اخفا بدار

❁ ❁
❁

در رموزات سجاوندی

رمزها از بهر وقت وضع کرد از قاریان
شیخ ابو جعفر سجاوندی که مشهور است آن
میم و طاو جیم و را صاد است و لا یفخر من
طابود مطلق زتام و زائجوز از حسن
جیم جایزدان زکافی لاشمر رمز از قبیح
میم لازم مگندر ازوی کو بود کفر صریح
لا اگر با آیه جمعیت کند عودش مکن
در میان آیه است البته بروی عود کن
صادر رمز ازوقف شد وقت ضرورت در نفس
بگندر ازوی گر ترا باشد رسائی در نفس

در بیان اساهی ماههای عربی

ز محرمّ چو گذشتی چه بود ماه صفر
 دو ربیع و دو جمادی زهی یکدیگر
 رجبست از پی شعبان رمضان و شوال
 باز ذیقعدہ و ذیحجه چنین است خبر



در بیان روئیت هلال

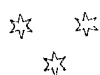
محرمّ ز راست و سفر آینه ربیع نخست آب دیگر غم
 جمادی نخستین بسیم سفید جمادی دگر بر کسی محترم
 رجب مصحف و ماه شعبان بگل مه روزه تیغ جهاندار جم
 بشوال سبزہ بذیقعدہ طفل بذیحجه دیدار زیبا صنم



اساهی ماههای فرسیه و جلالیه

صباحون از گل رویت نقاب حسن بگشاید
 نهان گرددمه و مهر از خجالت روی ننماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 هزج این گفت و ماه فرس را این نام فرماید
 زفرور دین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید
 بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت بیفزاید
 پس از شهر یور و مهر و ابان و آذر و دی دان
 که بر بهمن جز اسفندار مذماهی نیفزاید



در اساهی ماههای روی

بدان ای گل که رویت نو بهار است
 هزج بحر لطیف و آبدار است
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 شهرور روم این هشت و چهار است
 دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
 شباط و آذر و نisan ایار است
 خزیران و تموز و آب و ایلول
 نگه دارش که ازمن یادگار است

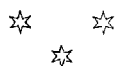
در اسامی سالهای ترکیه

بجر هزج اخرب ایافخر تبار
 این وزن آمد بخوان چو در شهوار
 مفعول مفاعیلن فعولن فعلین
 هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار
 موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
 زین چار چو بگذری نهنگ آبد و مار
 آنگاه با سب و گو سفند است حساب
 همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار



در بیان ایام منحو سه

هفت روزی نحس باشد در مهی
 زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج
 سه و پنج و سیزده باشانزده
 بیست و یک بایست و چار و بیست و پنج



در بیان روزهای منحوسه در هر ماه

در ماه دوروز هست بسیار خطر در قول علی ولّی حیّ داور
خواهی که بدانی که کدامست آنروز در تحت رباعیش بکن نیک نظر
محرم الحرام ۱۱-۱۴. صفر المظفر ۱-۸. ربیع الأول ۱-۲۰
ربیع الثانی ۱۱-۲۰. جمادی الأول ۱۰-۱۱. جمادی الآخره ۲-۱۴
رجب المرجب ۱۱-۱۳. شعبان المعظم ۲-۴. رمضان المبارک ۳-۲۰
شوال المکرم ۸-۲۰. ذیقعده الحرام ۲-۵. ذیحجه الحرام ۶-۲۰

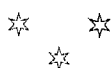


در بیان نامهای بروج

ای لبّت یا قوت و مرجان مرا گشته است قوت
نافه مشکین شده خونین دل از سودای موت
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
هست ابن بحر رمل بیشک و برهان و ثبوت
بر جها دیدم که از مشرق بر آوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حیّ لایموت
چون حمل چون ثور چون جورا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

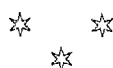
در بیان علامات بروج

از حمل صفر الف زئور نشان باز جوزا و جیم از سرطان
از اسد دال دان و سنبله ها واو میزان شناس و عقرب زا
قوس حاطا نشان جدی نهاد دلو یا یا الف بماهی داد



در بیان کواکب سبعة

هفت کوکب که هست عالم را گاه از ایشان نظام و گاه خلل
قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل

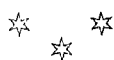


در بیان خانهای کواکب سبعة

ای ترا آفتاب و ماه غلام بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات خانهای نجوم سبعة مدام
حمل و عقربست با بهرام قوس و حوتست مشتری را رام
ثور و میزان چو خانه زهره است صر زحل راست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان خانه آفتاب شیر مدام
دمزکی گفتم از نجوم ترا تا بیاموزیش تمام تمام

در بیان تقسیم افلاک سبعه

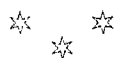
آفریننده پری و ملک	آنکه نه آفرید چرخ و فلک
بریکی ماه و بردویم تیر است	باز ناهید بر سیم میراست
شمس بر چرخ چارمست مدام	همچو بر چرخ پنجمین بهرام
ششمین چرخ مشتری را دان	هفتمین است منزل کیوان
هشتمین چرخ ثابتن دراوست	زیرا ونهم که جمله در اوست



در اثر کواکب

بیاورد ید و دل ابر و باد سل سرما

چنانکه هخ مطرو لرسحاب یخ گرما^(۱)



در بیان ماندن آفتاب در بروج

چشم آن ترک مست و کافر کیش	مینزند تیر غمزه بردل ریش
فعلاتن مفاعلن فعلات	خوان بدجر خفیف ای درویش
خور میوزا سی و دوسی و یکست	حمل و ثور و شیر با پس و پیش
دلو و میزان و حوت و عقرب سی	بیدست ونه قوس و جدی بی کم و بیش

(۱) ید : مشتری و عطارد . دل : عطارد و زحل . سل شمس و زحل . هخ : زهره و مریخ . لر : زحل و قمر یخ : مشتری و مریخ .

ایضا فیه

تاخذنگت رازدل در جان رهست جان و دل در دترا مترلگه است
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن خواند این بحر آنکه مرد آگه است
 لا و لالب لا و لا لاشش مه است ل کط و کط لال شهو ر کوته است

☆ ☆ ☆

در بیان بودن قمر در بروج

هر چه از ماه شد مثنی کن پنج دیگر فزای بر سر آن
 بس بهر پنج از آن ز خانه شمش خانه گیر و جای مه میدان
 و آنچه مانده در آخر منزل ضرب کن درشش و درج میدان

☆ ☆ ☆

ایضا فیه

در علم عروض جهه را آیین کن
 گل چین و کمال خویش را رنگین کن
 مفعول مفاعان مفاعیل فاعول
 بحر هزج زحاف نام این کن
 هر روز ز ماه سینزده تعیین کن
 پس بیست و ششی اضافه و تخمین کن

هر برجی را زموضع خورسی گیر

میدان درجات مه مرا تحسین کن

☆ ☆
☆

ایضا فیه

آنچه از ماه میرود بشمار هر یکی را دوازده انگار
بعد از آن بین گه آفتاب کجاست از دوم برجش ابتدا کن راست
آنکهی جمله طرح کن سی سی تا بدانجا که مطلب است رسی
برجی این باشد و درج آنست وین حساب دقیق آسانست

☆ ☆
☆

در بیان جمرات ثلثه

جره اول افتد آخر دلو چارم حوت جره ثانی
یازده روز چون گذشت از حوت جره ثالث افتد ار دانی

☆ ☆
☆

در بیان محرمات گوسفند

غد دذات اشاجع حدق و فرج و قضیب

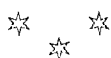
انثیان و دم و غلبا و فحاعست و طحال

پس مثانه است و مراره است و مشیمه خرزه

یادگیر این که ترا بازرهاند زوبال

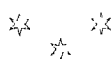
در عیبهای اسب

در آب خسب و حرون تنگِ ران و تا پُخزن
سکندری خور و شبکور کاهل و بدره
کلوس کج دُم و چل شورپا و آدم گیر
یسار و عقرب و چپ سم سفید و گام سیاه



در سنهای حیوانات

اسامی سن بقر در تقارب چو خوانی بگردی تو در علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
بتیع جذع سن گاو است آنگه ثنی و رباعی سدیس است صالح



در سن شتر

ایا لاله رخسار موزون شمایل که پیوسته چشمت ز مردم برددل
فعولن فعولن فعولن فعولن تقارب شد این بحر ای ماه منزل
مخاض و لبون حقه جَذع پس ثنی و رباعی سدیس است و بازل
پیش مخلف و بعد سه ساله نیز شود عود از قوه حمل عاطل

در سن گوسفند

جَدَّع دان ثنی پس رباعی سدید است
پس آنگاه صالغ زاسنان اغنام

☆☆

در سن اسب

تو حولی جَدَّع دان ثنی پس رباعی
پس آنگاه قارح زاسنان اسبان

☆☆

در تعریف قلم

در قلم از عبارت یا قوت نکته گویت مهیا کن
نگزینی سیاه و سست و سبک سرخ و سنگین و سخت پیدا کن

☆☆

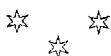
در تعریف مرکب

بستان درمی زدوده لیکن بیجرم صمغ عربی در او فکن چاردرم
مازو دو درم نیم درم زاج سیاه از بهر مرکبش فروسای بهم

☆☆

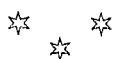
ایضا

همسنگ دوده زاج است همسنگ هر دو مازو
همسنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو



ایضا

ایکه در علم خط شدی استاد	من مدادی ترا بیاموزم
زاج ترکی و مازوی اخضر	دوده بزرب غش و بی نم
صمغ بر الحجاز ماء الورد	مشک خالص نبات مصری هم
و سمة مرو در عصاره بگیر	اندکی زعفران کنش منضم
ورق زر و نقره داخل کن	بچهل روز سحوق کن محکم
وزن هر یک بتجربت حاصل	میشود بیگمان نه بیش و نه کم
چون محک مالیش نماید زرد	نیست مثلش بعرضه عالم



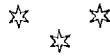
در اقسام ماها

جمله ما آت در یک بیت منظوم آمده

بشنوای خواجه نظام الملک مولانا حسن

شرط و تفسیر و تعجب مدت و نفی و خبر

مصدر و جحد و صله تفخیم و استفهام من



فی اسباب منع الصرف

علّت مانع ز صرف اندر لغت نه بیش نیست

یادگیر ای بو الفضایل در عمل این فایده

عدل و تعریفست و عجمه وصف و ترکیبست و وزن

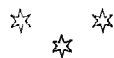
جمع و تأنیث و الف در پیش نون زایده

اوزان عدل را تو تمامی بشش شمر

مَفْعَل فُعَل مثالهما ملث و عمر

فعل است مثل امس فعالت چون ثلث

مثل فعال دان قطام و فعل سحر



در بیان اسماء منحص فی و غیر منحص فی

هرچه اسماء ملک آمد و اسماء نبی

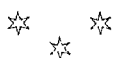
جملگی نام منصرف باشد مگر شش نام و بس

چون شعیب و هود و لوط از انبیاء محترم

صالح و نوح و محمد ختم شان ای بو الهوس

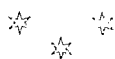
در بیان فلزات

زروی جثه و هفتادیک درم سیاب
چل و شش است از ارزیزی و هشت شمار
ذهب صد است سرب پنجه و نه آهن چل
برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چار



در بیان اوزان فلزات بحساب جمل

ایکه شد خورشید رخسارت بخوبی رشک ماه
در پناه سایه زلف تومه را تکیه گاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
خیز در بحر رمل این قطعه برخوان صبحگاه
نه فانر مستوی الحجم را چون بر کشی
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل
فضّه ند آهن یکی مسّ و شبه مه صفر ماه



در بیان فرق میان دال و ذال

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال

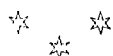
بشنو اینرا و فصاحت را بدین منوال دان

آنکه ماقبلش بود باحرف عله ساکنی

همچو بود و باد و بید و فاذ انرا دال خوان

آنکه ماقبلش بود بیحرف عله ساکنی

همچو مرد و درد و زرد و برد انرا دال خوان



در بیان حروف مخصوصه بعرب

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی

تانیای موزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کدامست آن حروف و یادگیر

ثاو حاو صاد وضاد و طاو و ظاو عین و قاف



انتشارات دهکاوایی

(کتابها که فاجعه چاپ رسیده اند)

- ۱- دستور العمل حکم نامر حیدر الضیاء در طبوبی از وصال امام و استادناجیه بانک طبیبان مفصل و مفید لطافت ادبی و در هر صحت اسناد الرجال و النساء الا که ضرر کتب معتبره را یکی تلف نام حق دانند
- ۲- در ادب انسان در حکم نامر حیدر و امثال علی بطریق بیعت بانک معتبره و ترجمه از روی نسخه محفوظه در کتابخانه ملی پاریس و توافقی نسخه محفوظه در کتبخانه
- ۳- ظهور سنی ملوک الارض و الانبیاء تألیف جرجان الحسن الاشعری (برف) که در حدود سال ۴۰۰ هجری درست شده
- ۴- کلسون صمدی که از روی نسخه نسخ تمام تصحیح شده و تصحیح تهران و تصحیح نرس بانک است که فاجعه بود
- ۵- دستور العمل در طبیبان رسیده طبعه عالی و مصوب در واد حکم عالی نظام الدوله که اسکن از کتابخانه آقای دکتر درود و در طبیبان امروز خارجة ایران تصحیح شده
- ۶- دستور نامه تألیف کتب و از روی طوایف طبیبان مفصل و جامع نویسنده ارباب و ترجمه یکی اولیای کتاب است که در این موضوع بدوئی نوشته شده
- ۷- در هنای ایران نگارش سید ابراهیم استال برجه ای در واد محمود خان مدرج اول عنوان نویسنده یکی انگلیس در واد شهر
- ۸- کتاب «موسیقی و کرب» نظام الدین عیدزادگان دارای سوره های رنگی و جلای بسیار ظریف
- ۹- سی و چهارم دوره سنی ادای بهترین مناطق و بهترین سیاه و صورت رجال بزرگ ایران

مجله فروش مطبوعات «کتابخانه»

تهران - کتابخانه کاره

اصفهان - دو اخانه آقای میرزا غلام رضا

مشهد - کتابخانه نصرت

تهران - اداره آقای میرزا محمد علی خان تربیت

شیراز - آقای میرزا جلال خان آردین

بوشهر - آقای میرزا احمد کارزونی عضو شرکت بهبهانی

ملایر - آقای میر حسین خان حجازی

استانبول - کتابخانه جمعیّت

تهران - تجارتخانه آقای آقا محمد تقی افشار

علیکره - مکتبه جامعیه مکتبه اسلامیه و شعبات و وکلای

آن در سایر ملایر معتبره هند

در لندن و سایر شهرهای انگلستان و ایرلند - «تجارتخانه»

کتابفروشی «لوزاک» و شرکاء

Luzac & Co., London W.C. 1, 46 Great Russell Street

از سایر نقاط مستقیماً به تجارتخانه شرکت «کتابخانه»

واقع در برلین بعنوان ذیل رجوع شود

Kunst- und Buchdruckerei Kaviani G. m. b. H.

Berlin-Charlottenburg 4, Leibnizstr. 43

بسمی و اهتمام عبد الشکور تبریزی مقیم برلین

مجله طبع آراسته شد

قیمت سه قران است

CALL No. { ۸۹۱۶۵۱۳۲ } ACC. NO. ۵۱۸
 AUTHOR
 TITLE نصاب الہدیہ

۸۹۱۶۵۱۳۲
 ۵۱۸
 نصاب الہدیہ
 ۱۱/۱۲

Date	No	Date	No.
۴-۶-۹۵	۱۱/۹۵		
۷-۸-۹۵	۱۲		



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

